



پشتیبانی مالی و انسانی برای کودکانِ یهود
در سال یازدهم ہجری

شب دوم محرم ۱۴۳۶

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط بہ
مباحث مطرح شدہ در این شبہا می توانید بہ پایگاہ
اینترنتی

www.basadeqan.com

www.sadeqifard.com

مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد



بخشی از زیارت «جامعه ائمه المؤمنین علیهم السلام»:

«یا مَوَالِیَّ فَلَوْ عَایَنَکُمُ الْمُصْطَفَى وَسِہَامُ الْأُمَّةِ مُغْرَقَةً فِی أکْبَادِکُمْ، وَرِمَاحُهُمْ مُشْرَعَةً فِی نُحُورِکُمْ، وَسُیُوفُهَا مُوَلَّغَةً فِی دِمَائِکُمْ، یَشْفِی أبنَاءَ الْعَوَاهِرِ غَلِیلَ الْفِسْقِ مِنْ وَرَعِکُمْ، وَغَیْظَ الْکُفْرِ مِنْ اِیْمَانِکُمْ، وَأَنْتُمْ بَیْنَ صَرِیحٍ فِی الْمِحْرَابِ قَدْ فَلَقَ السَّیْفُ هَامَتَهُ وَشَهِیدٌ فَوْقَ الْجَنَازَةِ قَدْ سُکَّتْ أَکْفَانُهُ بِالسَّیِّهَامِ، وَقَتِیلٌ بِالْعَرَاءِ قَدْ رَفَعَ فَوْقَ الْقَنَاةِ رَأْسُهُ، وَمُکَبَّلٌ فِی السِّجْنِ قَدْ رُضَّتْ بِالْحَدِیدِ أَعْضَائُهُ، وَمَسْمُومٌ قَدْ قَطَّعَتْ بِجُرْعِ السِّمِّ أَمْعَائُهُ، وَشَمْلُکُمْ عِبَادِیدُ تُفْنِیهِمُ الْعَبِیدُ وَأَبْنَاءُ الْعَبِیدِ، فَهَلِ الْمِحْنُ یَا سَادَتِی إِلَّا الَّتِی لَزِمَتْکُمْ، وَالْمِصَائِبُ إِلَّا الَّتِی عَمَّتْکُمْ، وَالْفَجَائِعُ إِلَّا الَّتِی خَصَّتْکُمْ، وَالْقَوَارِعُ إِلَّا الَّتِی طَرَفَتْکُمْ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ، وَعَلَى أَرْوَاحِکُمْ وَأَجْسَادِکُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ».

«ای «مولی» های من! پس چه حالی داشت پیامبر مصطفی اگر شما را مشاهده می کرد در آن حالی که تیرهای این امت در جگرهای شما غرق گشته و نیزه هاشان در گلوهای شما فرو رفته و شمشیرهای آنان خون شما را آشامیده بود و زنازادگان عطش فسقشان را از ورع شما و خشم کفرشان را از ایمان شما فرو می نشانند. این همه در حالی است که دیگر، شما یا در محراب عبادت با فرق شکافته بر زمین افتاده اید و یا شهید گشته اید و جنازه تان در تابوت هدف تیرها قرار گرفته و کفنتان سوراخ سوراخ گشته و یا کشته شده و در بیابان افتاده اید و سرمقذستان بالای نیزه ها رفته و یا در میان زندان به زنجیر بسته شده اید و فشار زنجیر گران اعضای شریفتان را درهم کوفته و یا مسمومی هستید که از جرعه های زهرامعاء شریفتان قطعه قطعه شده و جمع شما پریشان گشته است و بردگان و برده زادگان به میان آنان افتاده بودند و آنان را نابود می کردند! پس ای بزرگان و سروران من! آیا محنت و بلا به جز آنهایی است که بر شما فرو ریخت و مصیبت به غیر از آنهایی است که شما را فرا گرفت و فجایع دردناک به غیر از آنهایی است که به شما اختصاص یافت و آیا حوادث کوبنده به جز آنهایی است که بر شما وارد شد؟! دروهای خدا بر شما و بر روانتان و بر پیکرتان و رحمت خدا و برکاتش بر شما باد».

آورده اند که «لشکر اسامه» در زمان شهادت خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله به رهبری بریده بن حصیب به اطراف خانه پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله منتقل شد و این در حالی بود که اسامه و گروه دیگری از لشکرا، قبل از این تاریخ در همین منطقه مستقر شده بودند.

در این که این لشکر را چه کسی به مدینه آورد، بحث است. گروهی بر این باورند که این لشکر را

بریده به مدینه بازگرداند و گروهی دیگر، باورشان براین است که این لشکر با رهبری خود اسامه به مدینه بازگشت و البته نظر سومی هم وجود دارد!

۱: تأمین جنگنده از لشکری به نام جیش اسامه

ه: ادعای هجوم لشکر اسامه به رهبری خود اسامه

در متون تاریخی معاصر، حرکت دادن لشکر اسامه به سمت خانه پیامبر خدا ﷺ به خود اسامه نسبت داده شده است:

«كَانَ أَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ قَدْ رَأَى النَّبِيَّ صَبَاحَ ذَلِكَ الْيَوْمِ حِينَ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَظَنَّ كَمَا ظَنَّ الْمُسْلِمُونَ جَمِيعًا أَنَّهُ تَعَافَى. فَذَهَبَ وَمَنْ كَانَ قَدْ عَادَ إِلَى الْمَدِينَةِ مِنَ الْجَيْشِ الْمُسَافِرِ إِلَى الشَّامِ وَحَقَّقَ بِالْمُعَسْكَرِ بِالْجُرْفِ، وَأَمَرَ الْجَيْشَ بِالتَّجَهُزِ لِلْمَسِيرِ. وَإِنَّهُ لَكَذَلِكَ إِذْ حَقَّقَ بِهِ النَّاعِي نَذِيرًا بِوَفَاةِ النَّبِيِّ، فَعَادَ أَدْرَاجَهُ وَأَمَرَ الْجَيْشَ فَرَجَعَ كُلُّهُ إِلَى الْمَدِينَةِ؛ ثُمَّ ذَهَبَ هُوَ فَرَكَّزَ عِلْمَهُ عِنْدَ بَابِ عَائِشَةَ، وَانْتَظَرَ مَا سَيَكُونُ مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ»^۱.

«آن روز صبح اسامه بن زید پیامبر خدا را در حالی که از خانه به سمت مسجد خارج می شد، دیده بود و او نیز مانند تمام مسلمانان خیال کرده بود که پیامبر از بیماری بهبود یافته است. در آن زمان، او و هر که از لشکر مسافر به شام، به مدینه آمده بود به اردوگاهشان در «جُرف» بازگشتند. در «جُرف» او به لشکر فرمان داد تا برای رفتن آماده شوند. در همین گیر و دار بودند که فردی خبر وفات پیامبر خدا را به او گوشزد کرد. پس از آن، او پله های رفته شده را بازگشت و به لشکر فرمان داد تا همگی به مدینه برگردند. پس از آن که به مدینه بازگشتند، او پرچمش را در مقابل در خانه عایشه به زمین کوبید و به انتظار نشست تا ببیند کار مسلمانان به کجا خواهد انجامید».

در یکی دیگر از متون معاصر، علاوه بر تصریح به این که این عمل توسط اسامه انجام شده مطالب گویایی هم نسبت به «لواء جیش» آمده که براین اساس نیز «لواء جیش» رمز فرماندهی لشکر است و حضور لواء در هر منطقه ای رمز حضور لشکر و فرماندهی آن است:

«ذَكَرَ ابْنُ سَعْدٍ (ت ۲۳۰ هـ) أَنَّهُ لَمَّا بَعَثَ أَسَامَةَ إِلَى الْبَلْقَاءِ اسْتَدْعَاهُ النَّبِيُّ ﷺ وَعَقَدَ لَهُ اللَّوَاءَ رَمًى لِلْقِيَادَةِ، فَرَكَّزَهُ بِالْجُرْفِ خَارِجَ الْمَدِينَةِ وَعَسَّكَرَ النَّاسَ حَوْلَهُ. فَلَمَّا تَوَفَّى الرَّسُولُ ﷺ

عَادَ أَسَامَةَ بِاللَّوَاءِ وَرَكَزَهُ أَمَامَ بَيْتِ النَّبِيِّ ﷺ، وَظَلَّ هَكَذَا حَتَّى بُوِيعَ لِأَبِي بَكْرٍ بِالْخِلَافَةِ فَأَمَرَ
أَنْ يُرَكَزَ اللَّوَاءُ أَمَامَ بَيْتِ أَسَامَةَ لِيَمُضِيَ بِهِ»^۱.

«ابن سعد (م. ۲۳۰ هـ) آورده است که وقتی رسول خدا ﷺ اسامه را به سمت بلقاء فرستاد او را خواست و برای او «لواء» را معقود ساخت که رمزی برای رهبری لشکر است. اسامه هم آن را در «جُرف» که خارج مدینه است در زمین زد و تمام مردم در اطراف «لواء» اردو زدند. وقتی که رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، اسامه با «لواء» بازگشت و آن را در مقابل خانه پیامبر خدا ﷺ در زمین زد و به همین گونه بود تا آن که با ابوبکر برای خلافت بیعت شد. در آن زمان، ابوبکر فرمان داد تا «لواء» در مقابل خانه اسامه در زمین زده شود تا زمانی که با آن به جنگ برود».

همان گونه که ملاحظه می شود نویسنده این سطور، این متن را به صاحب طبقات، یعنی به ابن سعد، نسبت داده اما آن چه در این جا آمده برداشت نویسنده این سطور است نه عبارتهای ابن سعد.

این برداشتها و تغییراتی که نویسنده این عبارتها در کلام صاحب طبقات ایجاد کرده، بر اساس مرکزیت «لواء» و مفهوم «عقد لواء» و «در زمین زدن لواء» صورت گرفته و برداشتهای طبیعی فردی است که با این مفاهیم و کاربردهای آنها آشنایی دارد!

۱: تأمین جنگنده از لشکری به نام جیش اسامه

و: هجوم لشکر اسامه با همراهی و یا بار همراهی ابوبکر

اسامه در زمان شهادت خاتم پیامبران ﷺ در مدینه و در اطراف خانه پیامبر خدا، حاضر بود. او یا قبلاً با پیش قراولان لشکر فتنه به این مکان آمده و یا ساعتی قبل از شهادت پیامبر رحمت ﷺ، به همراه عمرو و ابو عبیده جراح در این منطقه حاضر شده بود.

آن چه مسلم است اسامه و همراهان او برای پرسیدن حال پیامبر خدا ﷺ به اطراف خانه او نیامده بودند زیرا که زمان این موضوع گذشته و دیگر برای این پرسشها بسیار دیر شده بود. آنان برای ادای احترام و برای شرکت در تجهیز پیامبر خدا ﷺ نیز به این نقطه نیامده بودند و این مطلبی است که تمام نقلهای این واقعه به آن شهادت می دهد.^۲

۱ الإدارة فی عصر الرسول صلی الله علیه وآله وسلم (ص: ۲۰۶).

۲ نقلهایی که از شرکت اسامه - و نه عمرو نه ابو عبیده - در غسل و یا دفن پیامبر خدا ﷺ خبر می دهد، در صورت صحّت، همگی این موضوع را به بعد از پایان بیعت ابوبکر و استقرار اولیه حکومت او، ارتباط می دهد.

بدین ترتیب، اسامه خودش نمی‌توانست لشکرش را به این سویاورد و همان گونه که گذشت، این مطلب در مصادر اولیه نیز به او نسبت داده نشده است. در تمام نقلهای اولیه، حمل «لواء لشکر اسامه» و همراهی لشکر جُرف تا مدینه، به بُریده نسبت داده شده است.

حقیقت اما این است که «لواء لشکر اسامه» نه توسط بُریده و نه توسط اسامه بلکه احتمالاً^۱ توسط ابوبکر به مدینه و به مقابل خانه پیامبر خدا ﷺ منتقل شده است. بر این اساس، فرماندهی این لشکر را ابوبکر به دست داشت.

در ادامه این مباحث، به تفصیل به این بحث پرداخته خواهد شد که لشکر اسامه و هر لشکر دیگری که در این زمان به مدینه وارد شد، با رهبری و اقدام و یا با خواست ابوبکر صورت گرفت اما فعلاً لازم است برهان «همراهی ابوبکر با لشکر اسامه تا مدینه و تا خانه پیامبر خدا ﷺ و یا رهبری او بر این لشکر» ارائه شود. همان گونه که پیش از این مطرح شد، ادعا شده که «لواء لشکر اسامه» را پیامبر خدا ﷺ با دست خودش «معقود» ساخته است:

«أَخْرَجُوا لِيَّ عَقْدَهُ بِيَدِهِ لِأَسَامَةَ عَلَى اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفًا مِنَ النَّاسِ»^۲.

«آخرین پرچمی که پیامبر خدا با دست خودش آن را منعقد ساخت، برای اسامه بود که دوازده هزار نفر از مردم او را همراهی می‌کردند».

در پیامبری پیامبر خدا ﷺ تردیدی نیست. تمام اهل ایمان، تمام مسلمانان و نیز تمام منافقان، یا از او اطاعت می‌کنند و یا این گونه تظاهر می‌کنند. او فرمانده همه است. فرمانده اسامه، فرمانده بُریده، فرمانده ابوبکر، فرمانده عمر و فرمانده لشکر اسامه. او با این حال، و در حالی که «لواء اسامه» را بنا به ادعایی که شده - با دست خودش معقود ساخته بود، در مورد انتقال «لواء» و در مورد محل «اردوی لشکر» فرمانی را به اسامه نداده بود.

در مورد ابوبکر اما ادعا شده که او با انتخاب و بیعت مردم، حکومت را به دست گرفته است! اگر این ادعا درست باشد و اگر خدا و رسول خدا ﷺ برای این انتخاب، شأنی را قائل باشند، باید انتظار آن را داشت که او نیز فرمانده همه باشد، به اسامه فرمان بدهد، به بُریده فرمان بدهد، به عمر فرمان بدهد، به ابوعبیده فرمان بدهد و به لشکر اسامه هم فرمان بدهد. با این حال، فرمانی که در این کتابها در مورد «جیش اسامه» و «لواء جیش اسامه» به نام ابوبکر ثبت شده است، فرمانی نیست که حتی به نام خود پیامبر

۱ فعلاً در این مورد با قطعیت و با ضرس قاطع، صحبت نمی‌شود.

۲ تاریخ دمشق لابن عساکر (۱۰ / ۱۳۹).

خدا ﷺ هم ثبت شده باشد:

«... فَلَمَّا بُوِيعَ لِأَبِي بَكْرٍ... أَمْرُ بُرَيْدَةَ أَنْ يَذْهَبَ بِاللَّوَاءِ إِلَى بَيْتِ أُسَامَةَ وَالْأُحَدِّثُ أَنَّهُ يَحِلُّهُ أَبَدًا حَتَّى يَغْزَوْهُمْ أُسَامَةُ. قَالَ بُرَيْدَةُ: فَخَرَجْتُ بِاللَّوَاءِ حَتَّى انْتَهَيْتُ بِهِ إِلَى بَيْتِ أُسَامَةَ، ثُمَّ خَرَجْتُ بِهِ إِلَى الشَّامِ مَعْقُودًا مَعَ أُسَامَةَ. ثُمَّ رَجَعْتُ بِهِ إِلَى بَيْتِ أُسَامَةَ. فَمَا زَالَ فِي بَيْتِ أُسَامَةَ حَتَّى تُؤْفَى أُسَامَةُ»^۱.

«... پس از آن که با ابوبکر... بیعت شد، ابوبکر به بریده دستور داد که دیگر «لواء» را به خانه اسامه ببرد و آن «لواء معقود» را باز نکند و از اهتزاز نیفکند تا آن که اسامه به جنگ برود. بریده گوید: من پرچم را برداشتم و به طرف خانه اسامه به راه افتادم و بعد از آن، با همان «لواء معقود» با اسامه به طرف شام رفتم و بعد از آن نیز آن را به خانه اسامه بازگرداندم. و آن پرچم در خانه اسامه بود تا اسامه مرد.»

دستور دادن ابوبکر به بریده و نه به اسامه، و نه دستور دادن اسامه به بریده، مبنی بر «انتقال لواء از جلوی مسجد پیامبر خدا ﷺ به مقابل خانه اسامه»، همان است که پیامبر خدا ﷺ هم انجامش نداده بود. بعد از دستور ابوبکر به بریده، نفاول حرکت در جیش اسامه، بریده و نفر دوم آن، اسامه شده است. بعد از این دستور، بریده «لواء» را به مقابل خانه اسامه برد، او «لواء معقود» را به شام برد و او آن را بازگرداند؛ البته بر اساس این عبارتها، بریده، اسامه را نیز با خودش همراه کرده بود. (= «خَرَجْتُ بِهِ إِلَى الشَّامِ مَعْقُودًا مَعَ أُسَامَةَ»).

به هنگام مطالعه این تاریخ، به نظر می‌رسد که این مطلب، یعنی دستور دادن ابوبکر به بریده و یا حتی به خود اسامه، امری طبیعی باشد. یعنی پس از استقرار حکومت ابوبکر و فرمانروا شدن او، دیگر به طور طبیعی، جای دستور دهنده و دستور گیرنده در ماجرای «جیش اسامه» - مانند تمام ماجراهای دیگر جامعه مسلمانان - باید تغییر کند و تغییر هم کرده است. پس از این مرحله، دیگر به جای آن که اسامه فرمان دهد و ابوبکر اجرا کند، باید ابوبکر فرمان دهد و اسامه اجرا کند.

بدین ترتیب و به دنبال حاکم شدن ابوبکر، این که او بگوید «لواء معقود» کجا باشد و لشکریان در کجا استقرار داشته باشند، از حقوق او و بلکه از کمترین حقوق او به شمار می‌آید و برهان و یا حتی نشانه‌ای برای هیچ امر دیگری نیست!

باید توجه داشت، بنا به ادعاهایی که برای «جیش اسامه» شده است، یک سوی این ماجرا به خاتم پیامبران ﷺ منتهی می‌شود. یعنی باز هم بنا به ادعا، این جیش را پیامبر خدا ﷺ تجهیز کرده و او بوده

که اسامه را بر این جیش امیر ساخته و او بوده که «لواء» را با دست خودش معقود ساخته و به دست اسامه داده بود.

به منطق قرآن، پیامبر رحمت ﷺ برای دیگران الگوست و دیگران برای او الگو نیستند و نمی‌توان آن چه را در حکومت‌های بشری رخ می‌دهد، ملاکی برای صحت و سقم و پذیرش و عدم پذیرش رویدادها در حکومت‌های الهی دانست.

در نظام الهی، هیچ صاحب منصبی حق واگذاری منصبش را به دیگری ندارد؛ چه به صورت کلی و چه به صورت جزئی. «شُرکت در امر رسالت» و حتی مقام «وزارت» یک رسول نیز تنها با جعل الهی انجام می‌شود. این خود به مفهوم آن است که در این نظامها، هیچ صاحب منصبی برای خودش حق انتخاب وزیر و یا ظهیر و یا همکار را نیز ندارد.

در ماجرای حضرت موسی و حضرت هارون علیهما السلام در قرآن کریم چنین آمده است:

﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي *
وَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَبِّحَكَ
كَثِيرًا * وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا * قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾^۱

«او (= حضرت موسی) گفت: ای پروردگار من! سینه مرا گشاده کن و کار مرا ساده و سهل ساز و گره از زبان من بردار تا آنان سخن مرا بخوبی بفهمند و وزیری از اهل من برای من قرار ده. او هارون برادر من است. پشت مرا به او محکم ساز و او را در کار من شریک نما تا ما تو را بسیار تسبیح گوئیم و نام تو را به فراوانی یاد آوریم. تو خود به حال ما بینا بودی. او (= خدا) گفت: تمام آنچه خواسته بودی به تو داده شد.»

در زمانی که حضرت موسی از سوی خدا مأموریت یافت که به سوی فرعون برود، با هدایت این آیات، او ابتدا برای خودش چند درخواست از خدا نمود و سپس چند درخواست نیز در ارتباط با برادرش هارون از خدا کرد. درخواست‌های حضرت موسی در ارتباط با حضرت هارون، بر اساس آیات سوره طه چنین است:

- ۱- وزیر برای من قرار بده .
- ۲- او از اهل من باشد.
- ۳- او برادر من باشد.
- ۴- پشت مرا به او محکم دار.

۵- او را شریک امر رسالت من قرار ده.

خدا هم به درخواستهای حضرت موسی پاسخ مثبت داد و تمام خواسته‌های او را عملی ساخت: ﴿قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾ (= «او گفت: تمام آنچه خواسته بودی به تو داده شد»).

به خوبی دیده می‌شود که انتخاب وزیر برای حضرت موسی عليه السلام نیز به درخواست حضرت موسی اما با جعل الهی صورت می‌پذیرد. شرکت در امر رسالت نیز بر اساس این آیات، به جعل الهی نیاز دارد.

در مورد مناصبی که پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله برای افراد، مشخص می‌کند، نیز همین قاعده برقرار است. آنان نمی‌توانند از سوی خودشان فرد دیگری را برای آن مناصب انتخاب کنند.

مروری بر تاریخ غزوات پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله ما را با این حقیقت بیش از پیش آشنا می‌سازد. در تمام جنگها، هر زمان که پیامبر خدا لشکری را به سویی روانه می‌ساخت، در صورت نیاز، دو یا سه و یا چند نفر را برای فرماندهی مشخص می‌کرد که در نبود و یا در صورت شهادت یکی از امیران، امیر دوم و بعد از او امیر سوم، به عنوان فرمانده، به امثال فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌پرداخت.

انتخاب بریده به عنوان قائم مقام و همه کاره لشکر اسامه، امری نبود که توسط پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صورت گرفته باشد. این امر اگر رخ داده باشد و اگر بریده به عنوان قائم مقام و همه کاره لشکر اسامه انتخاب شده باشد، برخلاف تمام جنگها، با انتخاب و با اقدام اسامه صورت گرفته است.

بریده با این سابقه انتخاباتی، بر اساس گزارشهایی که از جیش اسامه به دست رسیده، پس از به حکومت رسیدن ابوبکر، با فرمان ابوبکر همه کاره لشکر اسامه شد. البته این بریده همان فردی است که توسط اسامه نیز به مقام «حمل کننده لواء برای لشکرا» انتخاب شده بود!

شاید این از حقوق ابوبکر یعنی از حقوق حاکمی باشد که تازه به حکومت رسیده است. با این حال و در صورت صحیح این فرض، دیگر تفاوتی میان اسامه و بریده وجود ندارد و حکم هر دو در برابر حاکم جدید یکی است. اکنون و با این فرض، این پرسش مطرح است که چرا ابوبکر به «بریده» دستور داد تا «لواء معقود» را به مقابل خانه اسامه ببرد و چرا به خود اسامه این دستور را نداد؟!

پاسخ این پرسش در ابتدا روشن به نظر می‌رسد: ابوبکر خودش از لشکریان جیش اسامه بود و یا دست کم بعضی از مردم و بعضی از علماء این گونه به نظرشان رسیده و این گونه نقل کرده‌اند که ابوبکر از جیش اسامه بوده است! به این جهت، او که نمی‌توانست و یا نمی‌خواست به اسامه دستور بدهد، به بریده دستور داد!

این پاسخ - که ممکن است پاسخ مقبولی نیز به نظر برسد - با توجه به اخباری که از جیش اسامه

به دست رسیده است، پاسخ قابل پذیرشی نیست. برای روشن شدن این امر، کافی است به ماجرای عمر و جیش اسامه و ارتباط این دو، مرور دوباره‌ای صورت بگیرد:

بنا به گزارشهایی که از «پیدایش و حرکت لشکر اسامه»، به دست رسیده است، عمر از جیش اسامه بود، خواه ابوبکر نیز از جیش اسامه بوده و یا نبوده باشد. این مطلب مسلمی است که به منطبق عامه، به هیچ عنوان قابل مناقشه و قابل خدشه نیست.

پس از استقرار حکومت ابوبکر و در زمانی که قرار بود جیش اسامه از مدینه خارج شود، ابوبکر به حضور عمر در مدینه نیاز داشت و باید او را در کنار خودش نگاه می‌داشت. برای این امر، او البته مانند موضوع «لواء» عمل نکرد و به جای آن که رأساً به این موضوع اقدام کند، موضوع را از طریق اسامه پی‌گیری کرد.

بر اساس نقلهای بسیاری که در کتابهای معتبر عامه ثبت است، ابوبکر در این موضوع، خود را به اجازه گرفتن از اسامه وابسته کرد. او برای عمر اجازه مرخصی و یا معافیت خواست و اسامه نیز به او اجازه داد:

«مَنْى أَبُو بَكْرٍ... إِلَى أُسَامَةَ فِي بَيْتِهِ، فَكَلَّمَهُ أَنْ يَتْرُكَ عَمْرًا، فَفَعَلَ أُسَامَةُ وَجَعَلَ يَقُولُ لَهُ: أَدْنَتْ وَنَفْسُكَ طَيِّبَةٌ؟ فَقَالَ أُسَامَةُ: نَعَمْ»^۱.

«ابوبکر... به سمت اسامه که در خانه‌اش بود، به راه افتاد و با او صحبت کرد که عمر را از همراهی معاف کند. اسامه هم آن کار را کرد. ابوبکر همواره به او می‌گفت: آیا تو با طیب خاطر به این مطلب اجازه دادی؟ اسامه می‌گفت: بله».

در واقع، محل استقرار «لواء لشکر» و به تبع آن، «محل استقرار خود لشکر» بسیار مهم‌تر از حضور و عدم حضور یک سرباز و یک لشکری در لشکر است. با این حال، ابوبکر برای «محل استقرار لواء لشکر» و نیز برای «محل استقرار و نبرد لشکر»، خودش رأساً و مستقیماً اقدام می‌کند اما برای نگاه داشتن یک سرباز، به چنین اقدامی دست نمی‌زند و خودش را به اجازه دادن و ندادن اسامه وابسته می‌سازد!

«این اخبار از رابطه ویژه‌ای خبر می‌دهد که «ابوبکر» نسبت به «لشکر اسامه» و نسبت به «لواء» آن و نسبت به «بریده» و نسبت به «انتقال لواء اسامه» داشت؛ ارتباط ویژه‌ای که اجازه می‌داد تا او به «بریده» نسبت به «انتقال لواء اسامه» چنین فرمانی را صادر کند

۱ تاریخ دمشق لاین عساکر (۲/ ۵۷)، (۲۲/ ۵)، مغازی الواقدی (۳/ ۱۱۲۱)، الأحكام الشرعية للثورات العربية (ص: ۳۲۰).

و ارتباط ویژه دیگری که بر اساس آن، «بریده» باید فرمان او را بدون چون و چرا اجرا کند! هر که در این عبارتها تردید دارد، نگاهی دیگر به روایات این باب بیندازد!

این همه در حالی است که بر اساس روایات مسلم عامه، ابوبکر در زمان شهادت خاتم پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مدینه حضور نداشت. در این زمان، او در «سُئِح» بود و «سُئِح» منطقه‌ای در «عالیه مدینه» است:

«عَنْ عَائِشَةَ ... زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَاتَ وَأَبُو بَكْرٍ بِالسُّئِحِ. قَالَ إِسْمَاعِيلُ: يعنى بِالْعَالِيَةِ...»^۱.

«از عایشه... زن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل است که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفت در حالی که ابوبکر در «سُئِح» بود. - اسماعیل گوید: یعنی در «عالیه» بود.»

نام دیگر این منطقه، «ناحیه المدینه» است:

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ أَبُو بَكْرٍ فِي نَاحِيَةِ الْمَدِينَةِ. فَجَاءَ فَدَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ مُسَجِّى...»^۲.

«از ابن عمر نقل است که گفت: وقتی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفت ابوبکر در «ناحیه المدینه» بود. او از راه رسید و در حالی بر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شد که او جان به جان آفرین تسلیم کرده بود...».

این مطلب، به این صورت نیز گزارش شده است:

«... عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: تُوِّفِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبُو بَكْرٍ فِي طَائِفَةٍ مِنَ الْمَدِينَةِ.»^۳.

«... از حمید بن عبد الرحمان نقل است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفت و ابوبکر در «طائفة من المدینه» بود.»

تحقیق در این روایات و روایات دجال که در بخاری و ماندهایش به فراوانی نقل شده، نشان از آن می‌دهد که این نامها و «جُرف»، یا واقعاً اسامی یک منطقه است یا نامهای چند آبادی به هم پیوسته در یک منطقه در شمال مدینه است. به هر حال:

«ابوبکر در زمان شهادت خاتم پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در همان جایی قرار داشت که لشکر اسامه

۱ صحیح بخاری ج ۴ / ۱۹۳.

۲ مصنف ابن ابی شیبة (۷ / ۴۲۷).

۳ مسند أحمد مخرجا (۱ / ۱۹۸).

در آن قرار داشت».

یکی بودن و یا به هم پیوسته بودن «جُرف» و «سُنح»، بر این واقعیت بسیار مهم دلالت دارد که:

«حرکت ابوبکر به طرف مدینه و به طرف خانه پیامبر رحمت ﷺ با حرکت جیش اسامه به آن سوهم زمان و هم مبدأ و هم مقصد و هم مسیر بود».

در ماجرای فرمانده شدن اسامه بر لشکرش - با حضور افرادی مانند عمر و ابوبکر و ابو عبیده و... در این لشکر - اشکالهایی از سوی لشکریان او مطرح شد و آورده اند که پیامبر خدا ﷺ بعد از آن اشکالها و برای پاسخگویی به آنها، به منبر رفت و مطالبی را در خصوص اسامه و پدرش به مردم گفت:

«... عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ... قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ بَعْثًا، وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، فَطَعَنَ بَعْضُ النَّاسِ فِي إِمَارَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنْ تَطَعَنُوا فِي إِمَارَتِهِ فَقَدْ كُنْتُمْ تَطَعُونَ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ. وَإِيمُ اللَّهِ، إِنْ كَانَ لَخَلِيقًا لِلْإِمَارَةِ، وَإِنْ كَانَ لِمَنْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَإِنَّ هَذَا لِمَنْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ بَعْدَهُ»^۱.

«از عبد الله بن عمر... نقل است که پیامبر خدا ﷺ لشکری را برای جنگ گسیل کرد و اسامه بن زید را امیر آنان ساخت. به این جهت، بعضی از مردم در امارت او اشکال تراشی کردند. پیامبر خدا ﷺ به آنان فرمود: اگر شما در امارت او اشکال تراشی می کنید شما همان افرادی هستید که قبلاً هم در مورد امارت پدرش اشکال تراشی می کردید. به خدا قسم که او برای امارت شایسته بود و او از محبوبترین مردمان در نزد من بود و این نیز پس از او از محبوبترین مردمان در نزد من است».

اگر این شأن، شأن اسامه و پدر اسامه باشد، شأن بریده و شأن هیچ یک از افراد اسامه نیست. حتی اگر چنین شأنی برای بریده و برای لشکریان اسامه هم وجود داشته باشد، پیامبر خدا ﷺ برای آنان امارت و یا شأنی از شؤون لشکر را قرار نداده بود.

نه تنها پیامبر رحمت ﷺ جایگاه «بریده» را در لشکر مشخص نکرده بلکه هیچ فرد دیگری نیز جایگاه او را معین نکرده است. هیچ خبری از امیر لشکر - یعنی از اسامه - نیز در دست نیست که بر اساس آن، بتوان تکلیف بریده و لشکر اسامه را در زمان شهادت خاتم پیامبران ﷺ و بعد از آن، روشن ساخت. تنها چند خبر در دست است که بر اساس آنها، در بعضی از مقاطع زمانی، «لواء لشکر اسامه» در دست او بوده است. به این سبب، هر اقدامی در خصوص لشکر اسامه از سوی بریده صورت گرفته باشد، یا تصمیم

مستقیم خود بریده بوده، یا تصمیم اسامه و فرمان او بوده اما برای آیندگان نقل نشده و یا تصمیم بریده با استفاده از حقی بوده است که اسامه در امور لشکری احتمالاً به او تفویض کرده بود.

با این احتمالات البته نمی‌توان برای «بریده» شأنی را دست و پا کرد. به این سبب، اگر هریک از لشکریان اسامه بر بریده برتری داشته باشد، آن برتری به قوت خودش باقی است.

ابوبکر از مهاجران است و بریده از افرادی است که اگر ایمان آورده باشد، ایمان او به قبل از جنگ بدر نسبت داده می‌شود و در منطق این جماعت، برتری ایمان ابوبکر بر بریده و سابقه او در جنگ، امری غیر قابل انکار است. یعنی با حضور ابوبکر، اختیار به دست ابوبکر است نه به دست بریده؛ چه قبل از بیعت ابوبکر و چه بعد از آن.

بریده از ماجرای خیبر، مطلبی را این گونه نقل کرده است:

«... حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ، حَدَّثَنِي أَبِي بُرَيْدَةَ، قَالَ: حَاصَرْنَا خَيْبَرَ، فَأَخَذَ اللَّوَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَأَنْصَرَفَ وَلَمْ يَفْتَحْ لَهُ. ثُمَّ أَخَذَهُ مِنَ الْغَدِ عُمَرُ فَخَرَجَ فَرَجَعَ، وَلَمْ يَفْتَحْ لَهُ. وَأَصَابَ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ شِدَّةٌ وَجَهْدٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي دَافِعُ اللَّوَاءَ غَدَا إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَيُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ لَهُ. فَبِتْنَا طَيِّبَةً أَنْفُسَنَا أَنَّ الْفَتْحَ غَدَا. فَلَمَّا أَنْ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، صَلَّى الْغَدَاةَ، ثُمَّ قَامَ قَائِمًا، فَدَعَا بِاللَّوَاءِ وَالنَّاسِ عَلَى مَصَاقِفِهِمْ، فَدَعَا عَلِيًّا - وَهُوَ أَرْمَدٌ - فَتَقَلَّ فِي عَيْنَيْهِ وَدَفَعَ إِلَيْهِ اللَّوَاءَ. وَفُتِحَ لَهُ. قَالَ بُرَيْدَةُ: وَأَنَا فِيمَنْ تَطَاوَلَ لَهَا»^۱.

«... عبد الله بن بریده از پدرش روایت کرده است که او گفت: ما خیبر را محاصره کردیم. ابوبکر لواء را گرفت و برگشت و فتحی برای او صورت نگرفت. فردای آن روز، عمر لواء را گرفت و رفت و برگشت و فتحی برای او صورت نگرفت. در آن روز، سختی و رنج شدیدی مردم را فرا گرفت. رسول خدا ﷺ فرمود: من فردا این لواء را به مردی می‌دهم که او را خدا و رسولش دوست دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد؛ او باز نمی‌گردد تا آن که فتح برایش صورت بگیرد. ما آن شب را با خیال راحت خوابیدیم که فردا دیگر فتح صورت می‌گیرد. وقتی رسول خدا ﷺ صبح کرد و نماز صبح را خواند، به پا خاست و لواء را خواست و این در حالی بود که مردم در صفهای لشکریشان بودند. او پس از آن، علی را خواند در حالی که چشم او بیمار بود. رسول خدا آب دهانی را در دو چشم او ریخت و لواء را به او داد و فتح برای او صورت گرفت. بریده گوید: و من از افرادی بودم که برای گرفتن لواء سرک می‌کشیدم».

این عبارتها علاوه بر آن که شأن «لواء» را در جنگها به خوبی روشن می‌کند، خبر از آن می‌دهد که

پیامبر خدا ﷺ با حضور بُریده و در شرایطی که بُریده برای گرفتن «لواء» لحظه شماری می‌کرده «لواء» را به دست ابوبکر سپرده است. حال ابوبکر با آن «لواء» چه کرد، از موضوع بحث جاری خارج است!

از سوی دیگر، عمر ادعا می‌کند که مردن برای او بهتر از آن است که بر جماعتی امیر شود که ابوبکر یکی از آنان است:

«... إِنَّهُ قَدْ كَانَ مِنْ خَبْرِنَا حِينَ تَوَقَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ أَنَّ الْأَنْصَارَ خَالَفُونَا وَاجْتَمَعُوا بِأَسْرِهِمْ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ وَخَالَفَ عَنَّا عَلِيٌّ وَالزُّبَيْرِيُّ وَمَنْ مَعَهُمَا وَاجْتَمَعَ الْمُهَاجِرُونَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ. فَقُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ: يَا أَبَا بَكْرٍ! انْطَلِقْ بِنَا إِلَى إِخْوَانِنَا هَؤُلَاءِ مِنَ الْأَنْصَارِ... فَقَالَ: مَا ذَكَّرْتُمْ فِيكُمْ مِنْ خَيْرٍ فَأَنْتُمْ لَهُ أَهْلٌ، وَلَنْ يُعْرِفَ هَذَا الْأَمْرَ إِلَّا هَذَا الْحَيَّ مِنْ قُرَيْشٍ، هُمْ أَوْسَطُ الْعَرَبِ نَسَبًا وَدَارًا، وَقَدْ رَضِيتُ لَكُمْ أَحَدَ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ، فَبَايَعُوا أَيُّهُمَا شِئْتُمْ. فَأَخَذَ بِيَدِي وَبَيَدِ أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ الْجَرَّاحِ، وَهُوَ جَالِسٌ بَيْنَنَا. فَلَمْ أَكْرَهُ مِمَّا قَالَ غَيْرَهَا، كَانَ وَاللَّهِ أَنْ أَقْدَمَ فَتَضَرَّبَ عُنُقِي - لَا يُقَرِّبُنِي ذَلِكَ مِنْ إِثْمٍ - أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَأَمَّرَ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ...»^۱

«... داستان ما دقیقاً این گونه است: وقتی خدا پیامبرش ﷺ را از دنیا برد، انصار با ما مخالفت کردند و همگی در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند و علی و زبیر و آنان که با آن دو بودند از ما دوری کردند و مهاجران بر ابوبکر اجتماع کرده بودند. به ابوبکر گفتم: راه بیفت تا با هم به پیش این برادرانمان از انصار برویم... او سپس چنین گفت: آنچه شما از خیر خودتان نام بردید، در واقع اهل آن هستید اما این امر هرگز برای غیر این قبیله از قریش شناخته نشده است. آنان گسترده‌ترین عربها از نظر نسب و از نظر خانه هستند. من به یکی از این دو نفر برای شما راضی هستم. شما با هر یک از این دو که خواستید مباحعه کنید. او سپس دست من و دست ابوعبیده جراح را گرفت و این در حالی بود که او در میان ما دو نفر نشسته بود. من از تمام آنچه او گفته بود البته فقط از همین یک جمله خوشم نیامده بود. به خدا قسم! من این گونه بودم که اگر مرا پیش می‌انداختند تا گردن مرا بزنند، هر چه این امر سختی داشت برای من بهتر از این بود که من در میان قومی فرمانروا شوم که ابوبکر در میان آنان است...»

وقتی حکم عمر این باشد، تکلیف «بُریده» روشن است.

به هر حال و در نهایت، این اخبار و این برهانهای رنگارنگ، همگی حکایت از آن دارد که:

«با همزمانی حرکت لشکر اسامه به سمت خانه پیامبر خدا ﷺ و حرکت ابوبکر به این سمت - با توجه به آن که مبدأ آنان نیز یکی بوده - فردی که این لشکر را رهبری می‌کرد،

ابوبکر بود نه بُریده».

این در حالی است که بر اساس بعضی دیگر از نقلها و ادعاهای عامه، «بُریده» در این زمانها از سوی پیامبر خدا ﷺ (!) مأمور جمع آوری صدقات سه قبیله منافق «اسلم»، «غفار» و «جُهینه» بود و اصلاً در جُرف و در مدینه حاضر نبود:

«فَلَمَّا رَأَى هِلَالَ الْمُحَرَّمِ بَعَثَ الْمُصَدِّقِينَ، فَبَعَثَ بُرَيْدَةَ بْنَ الْحُصَيْبِ إِلَى أَسْلَمَ وَغِفَارٍ بِصَدَقَتِهِمْ»^۱.

«وقتی او (=پیامبر رحمت ﷺ) هلال محرم را مشاهده کرد، جمع آوری کنندگان صدقه را مبعوث ساخت. او برای جمع آوری صدقه، بُریده بن حصیب را به سمت اسلم و غفار فرستاد».

«وَلِي بُرَيْدَةَ بْنَ الْحُصَيْبِ الْأَسْلَمِيِّ، صَدَقَاتِ أَسْلَمَ وَغِفَارٍ وَجُهَيْنَةَ»^۲.

«بریده بن حصیب اسلمی مأمور جمع آوری صدقات اسلم و غفار و جهینه شد».

بر این اساس نیز مسلم است فردی که «لشکر اسامه» را به مدینه آورد، ابوبکر بود نه بُریده و نه خود

اسامه.

خاطر نشان می سازد: اگر نتوان با استفاده از این روایات، به رهبری ابوبکر نسبت به جیش اسامه و نقل و انتقالهای آنها حکم کرد، بر آن اساس که گذشت، همراهی ابوبکر با این لشکر قطعی است.

بدین ترتیب، عبارتهای مطرح شده چنین گواهی می دهد:

«تمام دوازده هزار نفری که در لشکر اسامه بودند، به فرماندهی اسامه و یا به فرماندهی

بریده بن حصیب و یا به فرماندهی ابوبکر، به مدینه هجوم آوردند و در اطراف خانه

پیامبر خدا ﷺ، در مسجد النبی و در کوچه های اطراف استقرار یافتند.

استقرار این لشکر در این مکان، برای پرسیدن حال پیامبر خدا ﷺ نبود زیرا که او از دنیا

رفته بود و همه آن جماعت نیز از این موضوع با خبر بودند.

کوبیدن لواء معقود در برابر خانه پیامبر خدا ﷺ، هیچ مفهومی به جز تعیین نقطه استقرار

و رزم لشکریان ندارد. هر فردی در این باب تردیدی دارد به تاریخ جنگها و غزوات پیامبر

۱ مغازی الواقدی (۳ / ۹۷۳).

۲ أنساب الأشراف للبلاذری (۱ / ۵۳۱).

خدا ﷺ و تاریخ «لواءهای غزوات عربها و عجمها» رجوعی گذرا داشته باشد تا با تمام واقعیت آشنا شود».

۱: تأمین جنگنده از لشکری به نام جیش اسامه

ز: باقی ماندن لشکر در مدینه تا استقرار کامل حکومت ابوبکر

لشکر اسامه در مدینه و در اطراف «لواء اسامه» یعنی در اطراف خانه پیامبر خدا ﷺ و مسجد پیامبر، توقفی بسیار طولانی داشت. در بسیاری از روایات عامه به این مطلب تصریح شده است که این توقف تا زمانی به طول انجامید که برای ابوبکر از همه بیعت گرفته شد.

یکی از همین تصریحها، همان روایاتی است که از هجوم این لشکر به این منطقه نیز خبر می دهد:

«... وَدَخَلَ الْمُسْلِمُونَ الَّذِينَ عَسَكُرُوا بِالْحُجْرَةِ الْمَدِينَةَ، وَدَخَلَ بُرَيْدَةُ بْنُ الْحُصَيْبِ بِلِوَاءِ أُسَامَةَ مَعْقُودًا حَتَّى أَتَى بِهِ بَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَعَزَزَهُ عِنْدَهُ. فَلَمَّا بُوِيعَ لِأَبِي بَكْرٍ... أَمَرَ بُرَيْدَةَ أَنْ يَذْهَبَ بِاللِّوَاءِ إِلَى بَيْتِ أُسَامَةَ وَالْأَ يَحِلُّهُ أَبَدًا حَتَّى يَغْزُوهُمْ أُسَامَةُ...»^۱

«... پس از آن، تمام مسلمانانی که در «حُجْرَة» اردوزده بودند به مدینه وارد شدند و بریده بن حصیب با «لواء معقود اسامه» وارد مدینه شد تا آن که این پرچم برای جنگ افرشته شده را به در خانه رسول خدا ﷺ آورد و آن را در مقابل در، بر زمین و در زمین کوبید. پس از آن که با ابوبکر... بیعت شد، ابوبکر به بریده دستور داد که دیگر «لواء» را به خانه اسامه ببرد و آن «لواء معقود» را باز نکند و از اهتزاز نیفکند تا آن که اسامه به جنگ برود...».

این روایت که شاید در تمام کتابهای تاریخی معتبر عامه ذکر شده در بعضی از کتابهای مهم روایی عامه نیز نقل شده است. برای نمونه، عبد الرزاق صنعانی در مصنفش چنین آورده است:

«عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ عَلَى جَيْشٍ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَالزُّبَيْرُ، فَقَبِضَ النَّبِيُّ ﷺ، قَبْلَ أَنْ يَمْنُضِيَ ذَلِكَ الْجَيْشَ، فَقَالَ أُسَامَةُ لِأَبِي بَكْرٍ حِينَ بُوِيعَ لَهُ - وَوَمَّ يَبْرُحُ أُسَامَةَ حَتَّى بُوِيعَ لِأَبِي بَكْرٍ - فَقَامَ فَقَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَجَّهَنِي لِمَا وَجَّهَنِي لَهُ...»^۲

۱ مغازی الواقدی (۳ / ۱۱۱۹).

۲ مصنف عبد الرزاق الصنعانی (۵ / ۴۸۲).

«از زهری نقل است که گفت: رسول خدا ﷺ اسامه بن زید را بر لشکری فرمانروا ساخت که عمر بن خطاب و زبیر از آنان بودند. البته قبل از آن که آن لشکر به راه بیفتد، پیامبر خدا ﷺ از دنیا رفت. در زمانی که برای ابوبکر بیعت گرفته می شد - البته تا زمانی که برای ابوبکر بیعت گرفته نشده اسامه مدینه را ترک نکرده بود - اسامه به ابوبکر گفت: پیامبر خدا ﷺ مرا به سوی چیزی فرستاد که فرستاد...».

در یکی از کتابهای تاریخی معاصر نیز چنین آمده است:

«ذَكَرَ ابْنُ سَعْدٍ (ت ۲۳۰ هـ) أَنَّهُ لَمَّا بَعَثَ أَسَامَةَ إِلَى الْبَلْقَاءِ اسْتَدْعَاهُ النَّبِيُّ ﷺ وَعَقَدَ لَهُ اللَّوَاءَ زَمْرًا لِلْقِيَادَةِ. فَرَكَّزَهُ بِالْجُرْفِ خَارِجَ الْمَدِينَةِ وَعَسَكَرَ النَّاسُ حَوْلَهُ. فَلَمَّا تَوَفَّى الرَّسُولُ ﷺ، عَادَ أَسَامَةُ بِاللَّوَاءِ وَرَكَّزَهُ أَمَامَ بَيْتِ النَّبِيِّ ﷺ، وَظَلَّ هَكَذَا حَتَّى بُوِيعَ لِأَبِي بَكْرٍ بِالْخِلَافَةِ. فَأَمَرَ أَنْ يُرَكَّزَ اللَّوَاءُ أَمَامَ بَيْتِ أَسَامَةَ لِيَمُضِيَ بِهِ»^۱.

بدین ترتیب:

«لشکر اسامه با لواء معقود تا زمانی در اطراف خانه پیامبر رحمت ﷺ حضور و استقرار داشت که برای ابوبکر به طور کامل بیعت گرفته شد و حکومت او استقرار یافت و او دستور دهنده و او آمر شد».

۱: تأمین جنگنده از لشکری به نام جیش اسامه

ح: بازگشت دوباره لشکر اسامه به جُرف

پس از استقرار حکومت ابوبکر، با دستور ابوبکر، بُریده «لواء لشکر اسامه» را به مقابل خانه اسامه منتقل کرد و بنا به همین گزارشها و همین ادعاها، این «لواء» در همان جا بود تا آن که اسامه به جنگ افرادی رفت که باید می رفت.

برای آن که به خوبی دانسته شود که این «لواء» که از «جُرف» به «مقابل خانه پیامبر خدا ﷺ» منتقل شده بود، از این نقطه به کجا منتقل شده لازم است روشن شود که خانه اسامه یعنی مقصد سوم «لواء اسامه» در چه نقطه ای واقع است؟

مطالعه زندگی اسامه حکایتی روشن از آن دارد که اسامه در «عوالی مدینه» سکونت داشت.

۱ الإدارة فی عصر الرسول صلی الله علیه وآله وسلم (ص: ۲۰۶).

بعضی از شارحان عامه در شرح روایتی از مسند احمد و سنن ترمذی، به این مطلب تصریح کرده‌اند. برای نمونه، مبارکفوری چنین آورده است:

«قَوْلُهُ: «لَمَّا ثَقُلَ» - بِضَمِّ الْقَافِ - أَيْ ضَعْفَ. «هَبَطْتُ»، أَيْ: نَزَلْتُ مِنْ مَسْكِنِي الَّذِي كَانَ فِي عَوَالِي الْمَدِينَةِ. «وَهَبَطَ النَّاسُ»، أَيْ: الصَّحَابَةُ جَمِيعُهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ. قِيلَ: إِنَّمَا قَالَ: «هَبَطْتُ»، لِأَنَّهُ كَانَ يَسْكُنُ الْعَوَالِي».^۱

«این گفته او: «لَمَّا ثَقُلَ» - با ضمه قاف - یعنی ضعیف شد. «هَبَطْتُ» یعنی من از مسکنم که در عوالی مدینه بود، پایین آمدم. و مقصود از «هَبَطَ النَّاسُ» این است که تمام صحابه از خانه‌هایشان پایین آمدند. گفته شده که او گفته «هَبَطْتُ» برای آن که او در عوالی مدینه زندگی می‌کرد».

پیش از این دانسته شد، «سُنْح»، «جُرْف»، «ناحیه المدینه»، «طائفة المدینه»، «ناحیه من المدینه»، «طائفة من المدینه» و... یا واقعاً اسامی یک منطقه است یا نامهای چند محله به هم پیوسته در یک منطقه در شمال مدینه است. بر این اساس، همین روایاتی که به «عوالی مدینه» به عنوان محل زندگی اسامه اشاره می‌کند، به این نکته نیز اشاره می‌کند که محل زندگی او در «جرف» بود. این در حالی است که در متون بسیاری با روشهای مختلفی به این مطلب تصریح شده است که محل سکونت اسامه در «جرف» قرار داشت:

«قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَسَامَةُ بْنُ عَشْرِينَ سَنَةً، وَكَانَ قَدْ سَكَنَ وَادِي الْقُرَى بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ نَزَلَ الْمَدِينَةَ، فَاتَتْ بِالْجُرْفِ فِي آخِرِ خِلَافَةِ مُعَاوِيَةَ».^۲

«اسامه بیست ساله بود که رسول خدا ﷺ از دنیا رفت. او بعد از پیامبر خدا ﷺ در «وادی القری» ساکن بود. بعد از آن در مدینه سکنی گزید و در آخر خلافت معاویه در «جرف» مرد».

این که اسامه در «جرف» مرده در مصادر بسیاری به آن تصریح شده است:

«سَكَنَ أُسَامَةُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَادِي الْقُرَى، ثُمَّ نَزَلَ الْمَدِينَةَ فَاتَتْ بِالْجُرْفِ، فَحُمِلَ إِلَى الْمَدِينَةِ».^۴

۱ تحفة الأحوذی (۱۰/۲۱۷).

۲ تاریخ الطبری = تاریخ الرسل والملوک، وصلة تاریخ الطبری (۱۱/۵۳۱)، الطبقات الكبرى ط العلمیة (۴/۵۴).

۳ «وادی القری» در همسایگی خیبر، میان خیبر و تیماء قرار داشت و ساکنان آن، یهودی بودند. پیامبر خدا ﷺ بعد از غزوه خیبر به سراغ «وادی القری» رفت و آن جا را با جنگ فتح کرد و غنائم فراوانی از جمله طلا و نقره بسیاری نصیب مسلمانان شد.

۴ المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم (۵/۳۰۷).

«بعد از رسول خدا ﷺ اسامه در وادی القری ساکن شد. بعد از آن او در مدینه منزل گزید و در جرف مُرد و به مدینه حمل شد».

«قَالَ الزُّهْرِيُّ: مَاتَ أُسَامَةُ بِالْجُرْفِ، وَحُمِلَ إِلَى الْمَدِينَةِ»^۱.

«زهري گوید: اسامه در جرف مرد و به مدینه منتقل شد».

البته گاهی هم گفته می شود که او در همان «وادی القری» مرده است:

«تُوْفِيَ بِالْجُرْفِ، وَقِيلَ: بِوَادِي الْقُرَى بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ... وَحُمِلَ إِلَى الْمَدِينَةِ»^۲.

«او در «جرف» مرد و نیز گفته شده است که او بعد از کشته شدن عثمان، در «وادی القری» مُرد و به مدینه منتقل شد».

بعد از شهادت پیامبر رحمت ﷺ اسامه در «وادی القری» و در میان یهودیانی ساکن بود که همسایه خایبر بودند؛ خواه او در همان «وادی القری» مرده باشد و خواه در «جرف». به هر حال، از تمام متون شرح زندگی «اسامه» چنین بر می آید که او در تمام مدت حیاتش در میان یهودیان ساکن بود، یا در میان یهودیان «جرف» و یا در میان یهودیان «وادی القری». و ارتباط این یهودیان با یهودیان خایبر نیز روشن است.

در بعضی از مصادر از تصریح به این که اسامه در «وادی القری» زندگی می کرد، خودداری شده است. شاید علت این امر، وجود روایاتی باشد که بر اساس آنها، اسامه فقط به «وادی القری» رفت و آمد می کرده است:

«... إِنَّ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، كَانَ يَخْرُجُ فِي مَالٍ لَهُ بِوَادِي الْقُرَى فَيَصُومُ الْإِثْنَيْنِ وَالْحَمِيسَ، فَقُلْتُ لَهُ: «...»»^۳.

«... اسامه بن زید همواره به سراغ مالی می رفت که در وادی القری داشت و روزهای دوشنبه و پنج شنبه روزه می گرفت. به او گفتیم: «...»».

به هر حال و پس از مطالعه این متون، ممکن است این گونه به نظر رسد که تمام آن چه این عبارتها مشخص می کند این است که اسامه در «جرف» مرده ولی هیچ یک از این عبارتها مشخص نمی کند که «جرف» محل زندگی اسامه بوده است. متون بسیار دیگری اما وجود دارد که بر اساس آنها، محل زندگی

۱ تاریخ الإسلام ط التوفيقية (۴/ ۹۳).

۲ معرفة الصحابة لأبي نعیم (۱/ ۲۲۴).

۳ مسند أحمد مخرجا (۳۶/ ۱۱۵).

اسامه - دست کم - در زمان تشکیل لشکر اسامه و - باز هم دست کم - تا ماهی پس از آن، در «جُرف» بوده است:

«لَمَّا أَصْبَحَ يَوْمَ الْاَحْمِيسِ لِلَّيْلَةِ بَقِيَتْ مِنْ صَفَرٍ عَقْدٌ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ لِيَوَاءَ. ثُمَّ قَالَ: اَمْضِ عَلَيَّ اسْمِ اللَّهِ! فَخَرَجَ بِلِيَوَائِهِ مَعْقُودًا فَدَفَعَهُ إِلَى بُرَيْدَةَ بْنِ الْحُصَيْبِ. فَخَرَجَ بِهِ إِلَى بَيْتِ أُسَامَةَ، وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أُسَامَةَ، فَعَسَكَرَ بِالْجُرْفِ»^۱.

«روز پنجشنبه شد. یک شب به پایان صفر مانده بود که رسول خدا ﷺ با دست خودش پرچمی را برای جنگ معقود ساخت و فرمود: با اسم خدا به راه بیفت. او با «لواء» برای جنگ برافراشته‌اش»، از نزد رسول خدا خارج شد. اسامه، آن «لواء» را به بُریده بن حصیب داد و او با آن «لواء»، به سمت خانه اسامه رفت. و رسول خدا ﷺ اسامه را امیر کرد و او در جرف اردو زد».

در این عبارتها به این نکته تصریح شده است که پس از تحویل «لواء» به بریده، او «لواء» را به سمت خانه اسامه برد. روند این جمله‌ها به خوبی نشان می‌دهد که عبارت «وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أُسَامَةَ»، یک جمله معترضه است و در این صورت، فاعل جمله «عَسَكَرَ بِالْجُرْفِ»، بُریده می‌باشد و این خود، برهانی روشن بر این واقعیت است که «لواء» به خانه اسامه در «جُرف» برده شده است.

شاهد این که عبارت «وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أُسَامَةَ»، یک جمله معترضه است، غیر از روند این جملات، نقل مقریزی از همین روایت و از همین ماجراست:

«خَرَجَ أُسَامَةُ فَدَفَعَ لِيَوَاءَهُ إِلَى بُرَيْدَةَ بْنِ الْحُصَيْبِ، فَخَرَجَ بِهِ إِلَى بَيْتِ أُسَامَةَ، وَعَسَكَرَ بِالْجُرْفِ»^۲.

«اسامه خارج شد و «لواء لشکرش» را به بُریده بن حصیب داد و بُریده با آن «لواء»، از مدینه به قصد خانه اسامه خارج شد و در «جرف» اردو زد».

ملاحظه می‌شود که در این متن خبری از عبارت «وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أُسَامَةَ» دیگر وجود ندارد. مفهوم وجود چنین عبارتی این است که بُریده در «جُرف» اردو زد و این اردوگاه در همان جایی قرار داشت که خانه اسامه در آن قرار داشت.

باید توجه داشت اما که عبارت «وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أُسَامَةَ» حتی اگر یک جمله معترضه هم نباشد،

۱ تاریخ دمشق لابن عساکر (۲۲/۴). هم چنین رجوع شود به: مغازی الواقدی (۳/۱۱۱۸).

۲ إمتاع الأسماع (۲/۱۲۴).

باز هم در این جملات، خبری مبنی بر انتقال «لواء اسامه» از خانه اسامه به «جُرف»، وجود ندارد. یعنی در این صورت نیز خانه اسامه در «جرف» قرار دارد.

دسته دیگر از روایاتی که به سکونت اسامه در «جُرف» اشاره می‌کند، بعضی از روایاتی است که در مورد «کسب اجازه ابو بکر از اسامه برای باقی ماندن عمر در مدینه» وجود دارد.

همان گونه که پیش از این نیز یادآوری شد، در ماجرای جیش اسامه، اخباری وجود دارد که بر اساس آنها، پس از آن که ابو بکر به حکومت رسید، برای آن که عمر با جیش اسامه همراه نشود و در کنار ابو بکر بماند، ابو بکر برای عمر از اسامه اجازه مرخصی و معافیت خواست و اسامه هم این اجازه را صادر کرد. بر اساس بعضی از این اخبار، این درخواست ابو بکر از اسامه، در مدینه انجام شد، بر اساس بعضی دیگر از این اخبار، این درخواست با واسطه انجام شد و میان ابو بکر و اسامه در این خصوص ملاقاتی صورت نگرفت و بر اساس اخبار بسیاری، این امر، با حضور ابو بکر در «جُرف» به انجام رسید:

«عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: خَرَجَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى الْجُرْفِ، فَاسْتَفْرَى أُسَامَةَ وَبَعَثَهُ. وَسَأَلَهُ عُمَرُ، فَأَذِنَ لَهُ»^۱.

«از هشام بن عروه، از پدرش نقل است که گفت: ابو بکر به جرف رفت و اسامه و لشکر او را یکایک بازدید کرد و اجازه عمر را از اسامه خواست و اسامه هم به او اجازه داد».

اخباری هم وجود دارد که بر اساس آنها، ابو بکر به خانه اسامه رفت و در زمانی که او برای حرکت لشکر آماده می‌شد، از او کسب اجازه کرد:

«مَشَى أَبُو بَكْرٍ... إِلَى أُسَامَةَ فِي بَيْتِهِ، فَكَلَّمَهُ أَنْ يَثْرَكَ عُمَرَ. فَفَعَلَ أُسَامَةُ وَجَعَلَ يَقُولُ لَهُ: أَذِنْتَ وَنَفْسُكَ طَيِّبَةٌ؟ فَقَالَ أُسَامَةُ: نَعَمْ»^۲.

«ابو بکر... به سمت اسامه که در خانه اش بود، به راه افتاد و با او صحبت کرد که عمر را از همراهی معاف کند. اسامه هم آن کار را کرد. ابو بکر همواره به او می‌گفت: آیا تو با طیب خاطر به این مطلب اجازه دادی؟ اسامه می‌گفت: بله».

اگر این عمل یک بار صورت گرفته باشد، باید بر این اساسها نیز حکم کرد که اسامه در «جُرف» زندگی می‌کرد.

۱ تاریخ الطبری = تاریخ الرسل والملوك، وصلة تاريخ الطبرى (۳ / ۲۲۷).

۲ تاریخ دمشق لابن عساکر (۲ / ۵۷)، (۲۲ / ۵)، مغازی الواقدی (۳ / ۱۱۲۱)، الأحكام الشرعية للثورات العربية (ص: ۳۲۰).

دسته دیگری از این روایتها، خود همین روایتهایی است که در بخش جاری مطرح است؛ یعنی روایتهایی که در خصوص بازگشت دادن «لواء معقود به خانه اسامه» وجود دارد:

«لَمَّا بُوِيَعَ أَبُو بَكْرٍ...، أَمَرَ بُرَيْدَةَ أَنْ يَذْهَبَ بِاللَّوَاءِ إِلَى بَيْتِ أَسَامَةَ لِيَمْضِيَ لِرُؤُوسِهِ، فَضَى بِهِ إِلَى مُعَسَّكِرِهِمُ الْأَوَّلِ. وَخَرَجَ أَسَامَةُ هِلَالَ رَبِيعِ الْآخِرِ سَنَةَ إِحْدَى عَشْرَةَ إِلَى أَهْلِ أُبْنَى. فَشَنَّ عَلَيْهِمُ الْغَارَةَ، فَكَتَلَ مَنْ أَشْرَفَ لَهُ، وَسَبَى مَنْ قَدَّرَ عَلَيْهِ، وَحَرَّقَ مَنَازِلَهُمْ وَنَخْلَهُمْ، وَقَتَلَ قَاتِلَ أَبِيهِ فِي الْغَارَةِ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَلَمْ يُصِبْ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۱.

«زمانی که با ابوبکر... بیعت شد، ابوبکر به بریده فرمان داد که «لواء» را با خود به خانه اسامه ببرد تا اسامه راهش را بگیرد و برود. بریده لواء را با خود به اردوگاه اولیه آنان برد^۲. اسامه در آغاز ماه ربیع الثانی سال یازدهم به سمت اهل ابنی خارج شد و آنان را غارت کرد و به هر که رسید، او را کشت و بر هر که قدرت یافت، اسیرش کرد و خانه‌ها و نخله‌های آنان را به آتش کشید و در این غارت، قاتل پدرش را کشت و به مدینه بازگشت و احدی از مسلمانان هم مورد اصابت واقع نشد».

به هر حال:

«اسامه در زمان پیامبر خدا ﷺ و بعد از شهادت آن حضرت، ساکن «جرف» بود و منتقل شدن «لواء اسامه» به مقابل منزل اسامه، به معنای منتقل شدن «لواء اسامه» برای باری دیگر به «جرف» است».

عبارتهایی که واقدی و بسیاری از سیره نویسان دیگر در این خصوص آورده‌اند، بسیاری از واقعیتها را در خصوص زمان و مکان حضور لشکر اسامه در مدینه و برخی از علت‌های آن، روشن می‌کند:

«تُوْفِيَ رَسُولُ اللَّهِ حِينَ رَاغَتِ الشَّمْسُ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ لِإِنَّتَى عَشْرَةَ خَلَتْ مِنْ رَبِيعِ الْأَوَّلِ. وَدَخَلَ الْمُسْلِمُونَ الَّذِينَ عَسَّكَرُوا بِالْجُرْفِ الْمَدِينَةَ، وَدَخَلَ بُرَيْدَةُ بْنُ الْحُصَيْنِ بِلِوَاءِ أَسَامَةَ مَعْقُودًا حَتَّى أَتَى بِهِ بَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَغَرَزَهُ عِنْدَهُ، فَلَمَّا بُوِيَعَ لِأَبِي بَكْرٍ... أَمَرَ بُرَيْدَةَ أَنْ يَذْهَبَ بِاللَّوَاءِ إِلَى بَيْتِ أَسَامَةَ وَالْأَيُّهَا أَبَدًا حَتَّى يَغْزُوَهُمْ أَسَامَةُ. قَالَ بُرَيْدَةُ: فَخَرَجْتُ بِاللَّوَاءِ حَتَّى انْتَهَيْتُ بِهِ إِلَى بَيْتِ أَسَامَةَ، ثُمَّ خَرَجْتُ بِهِ إِلَى الشَّامِ مَعْقُودًا مَعَ أَسَامَةَ، ثُمَّ رَجَعْتُ بِهِ إِلَى بَيْتِ أَسَامَةَ، فَذَا زَالَ فِي بَيْتِ أَسَامَةَ حَتَّى تُوْفِيَ أَسَامَةَ»^۳.

۱ المواهب اللدنية بالمنح المحمدية (۱/ ۴۳۷).

۲ یعنی به «جرف» برد.

۳ مغازی الواقدی (۳ / ۱۱۱۹).

«رسول خدا در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول در حالی از دنیا رفت که خورشید به میان آسمان رسیده بود. در این موقع، تمام مسلمانانی که در جرف اردو زده بودند به مدینه وارد شدند و بریده بن حصیب با پرچم افراشته شده اسامه وارد مدینه شد تا آن که این پرچم افراشته شده را به در خانه رسول خدا ﷺ آورد و آن را در مقابل در، در زمین کوبید. و پس از آن که با ابوبکر... بیعت شد ابوبکر به بریده دستور داد که دیگر پرچم را به خانه اسامه ببرد و آن پرچم را از اهتزاز نیفکند تا آن که اسامه به جنگ برود. بریده گوید: من پرچم را برداشتم و به طرف خانه اسامه به راه افتادم و بعد از آن با همان پرچم افراشته شده با اسامه به طرف شام رفتم و بعد از آن نیز آن را به خانه اسامه بازگرداندم و آن پرچم در خانه اسامه بود تا اسامه مرد».

این عبارتها - و به ویژه عبارت «رَجَعْتُ بِهٖ اِلَى بَيْتِ اَسَامَةَ، فَمَا زَالَ فِي بَيْتِ اَسَامَةَ حَتَّى تُوَفِّيَ اَسَامَةَ» - علاوه بر آن که نشان می‌دهد، اسامه در «جرف» مرده نه در «وادی القری»، به روشنی بر این واقعیت دلالت می‌کند که خانه اسامه در «جرف» بوده است.

... و در نهایت، گزارشهای علمای عامه از این لشکر، بر این واقعیتها دلالتی روشن دارد که:

«در زمان شهادت پیامبر خدا ﷺ لشکر اسامه با «لواء بسته شده»، از جرف به سمت مسجد النبى هجوم آوردند. حضور این «لواء» در این جا - مانند هر «لواء» دیگری - نشانه مرکز عملیات لشکر اسامه است. آنان در همان جا باقی ماندند و به عملیات جنگی ادامه دادند تا آن که با ابوبکر بیعت شد و کارهای آنان به استقرار رسید. پس از بیعت گیری با ابوبکر و پس از استقرار اولیه حکومت او، «لواء اسامه» بنا به دستور ابوبکر و توسط بریده بن حصیب، دوباره به «جرف» و به مقابل خانه اسامه بازگردانده شد. این «لواء» در «جرف» بود تا آن که لشکر اسامه با همین «لواء» به اقدامهای بعدی و به جنگهایی پرداخت که با دستور ابوبکر صورت می‌گرفت و در نهایت باز هم این «لواء» به جرف بازگردانده شد تا برای استفاده‌های نمادین، از آن استفاده شود».

۱: تأمین جنگنده از لشکری به نام جیش اسامه

ط: زمان خروج لشکر اسامه از مدینه

بر اساس گزارشهایی که تا کنون مطرح شده مسلم است که لشکر اسامه تا زمانی که برای ابوبکر بیعت گرفته نشد، از مدینه خارج نشده بود اما تاریخ دقیق این عمل، گویای بسیاری از مطالب ناگفته

است.

پیش از این مطرح شد که براساس گزارشهای به دست رسیده، یک یا دو و یا سه روز بعد از شهادت خاتم پیامبران علیهم السلام، ابوبکر که دیگر بر مسند نشسته بود دستور داد تا منادی در مدینه ندا دهد: هر فردی از جیش اسامه بوده است، در «جُرف» به اسامه بپیوندد:

«عَنْ عَاصِمِ بْنِ عَدِيٍّ، قَالَ: نَادَى مُنَادِي أَبِي بَكْرٍ مِنَ الْعَدَمِ مِنْ مُتَوَفَّى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لِيَتَمَّ بَعَثَ أُسَامَةَ؛ أَلَا لَا يَبْقَيْنَ بِالْمَدِينَةِ أَحَدٌ مِنْ جَيْشِ أُسَامَةَ إِلَّا خَرَجَ إِلَى عَسْكَرِهِ بِالْجُرْفِ»^۱.

«از عاصم بن عدی نقل است که گفت: فردای روزی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفت، منادی ابوبکر ندا داد که باید بعث اسامه تمام شود. با خبر باشید که از لشکریان اسامه نباید فردی در مدینه بماند مگر آن که به اردوگاه او در «جُرف» بپیوندد.»

بر این اساس، باید یک یا دو یا سه و یا چهار و یا حداکثر پنج روز بعد از شهادت خاتم پیامبران علیهم السلام لشکر اسامه به سوی رومیان حرکت کرده باشد اما این گونه نیست.

در تمام روایاتی که تاریخ خروج لشکر اسامه تعیین شده به این نکته تصریح شده که این عمل در پایان ماه ربیع الاول و یا در آغاز ماه ربیع الثانی به انجام رسیده است. برای نمونه:

«أَمَصَى أَبُو بَكْرٍ جَيْشَ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ فِي آخِرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ. وَأَتَى مَقْتَلُ الْأَسْوَدِ فِي آخِرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ بَعْدَ مَخْرَجِ أُسَامَةَ. فَكَانَ ذَلِكَ أَوَّلَ فَتْحِ فَتَحِ أَبُو بَكْرٍ وَهُوَ بِالْمَدِينَةِ»^۲.

«ابوبکر جیش اسامه بن زید را در آخر ماه ربیع الاول راهی کرد. هم چنین در آخر ربیع الاول کشته شدن اسود روی داد و این بعد از خارج شدن اسامه بود و این اولین فتحی بود که ابوبکر فتحش کرد در حالی که خودش در مدینه بود.»

«سَارَ أُسَامَةُ فِي آخِرِ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ حَتَّى بَلَغَ أَرْضَ الشَّامِ. ثُمَّ انْصَرَفَ. فَكَانَ مَسِيرُهُ ذَاهِبًا وَقَافِلًا، أَرْبَعِينَ يَوْمًا»^۳.

«اسامه در آخر ماه ربیع الاول به راه افتاد تا به سرزمین شام رسید. او بعد از شام، به مدینه بازگشت و مجموع زمان رفت و برگشت او، چهل روز بود.»

۱ البداية والنهاية ط إحياء التراث (۶/ ۳۳۴).

۲ البداية والنهاية ط إحياء التراث (۶/ ۳۳۷).

۳ تاریخ خلیفه بن خیاط (ص: ۱۰۱).

در بعضی از اخبار، به حرکت این لشکر در آغاز ماه ربیع الثانی تصریح شده است:

«كَانَ مَخْرَجُهُ مِنَ الْجُرْفِ، لِهَيْلَالِ شَهْرِ رَبِيعِ الْآخِرِ سَنَةِ إِحْدَى عَشْرَةَ. فَغَابَ خَمْسَةَ وَثَلَاثِينَ يَوْمًا، عِشْرُونَ فِي بَدْأَتِهِ، وَخَمْسَةَ عَشْرَ فِي رَجَعَتِهِ»^۱.

«زمان خروج او از «جُرف»، اوّل ماه ربیع الثانی سال یازدهم بود. او سی و پنج روز غایب بود؛ بیست روز برای رفتن و پانزده روز برای برگشتن».

شهادت خاتم پیامبران ﷺ در آخر ماه صفر، یا در اوّل ربیع الاول و یا در دوم ربیع الاول صورت گرفته است. البته روایاتی هم وجود دارد که زمان شهادت پیامبر رحمت ﷺ را به دوازدهم و یا سیزدهم ربیع الاول نسبت می دهد. بر این اساسها، بین شهادت خاتم پیامبران ﷺ و حرکت احتمالی لشکر اسامه به سوی مقاصد تعیین شده، بین پانزده تا سی روز فاصله است. این فاصله زمانی، فاصله شهادت خاتم پیامبران ﷺ تا استقرار اولیه حکومت ابوبکر است.

۱: تأمین جنگنده از لشکری به نام جیش اسامه

ی: لشکر اسامه، شکری فقط برای نابودسازی مخالفان ابوبکر

بعد از یک فاصله زمانی حداقل پانزده روزه، قرار شد که لشکر اسامه به راه افتد و به راه هم افتاد اما برخلاف تصور روایت آشنایان، آنان به «ابنی» نرفتند بلکه به جنگ افرادی رفتند که حکومت ابوبکر ادعا کرده بود، آنان «مرتد» شده اند و همان گونه که قبلاً به آن اشاره شده است، در منطق حکومت ابوبکر، «مرتدان» به کسانی اطلاق می شد که از دادن زکات به او خودداری کرده بودند و نیز به تمام مخالفان ابوبکر!

بر اساس یکی از گزارشهای طبری از این ماجرا، ابتدا اسامه و لشکر او در مقابل ابوبکر سان رفتند و

بعد از آن، ابوبکر، منشور حرکت اسامه و لشکرش را صادر کرد:

«عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: خَرَجَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى الْجُرْفِ، فَاسْتَقْرَى أَسَامَةَ وَبَعَثَهُ. وَسَأَلَهُ عُمَرَ، فَأَذِنَ لَهُ. وَقَالَ لَهُ: اصْنَعْ مَا أَمَرَكَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ، ابْدَأْ بِبِلَادِ قُضَاعَةَ ثُمَّ آيَاتِ آبِلَ. وَلَا تُقَصِّرَنَّ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَا تَعْجَلَنَّ لِمَا خَلَفْتَ عَنْ عَهْدِهِ. فَضَى أَسَامَةُ مُغَدًّا عَلَى ذِي الْمُرْوَةِ وَالْوَادِي، وَانْتَهَى إِلَى مَا أَمَرَهُ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ بَثِّ الْخَيُْولِ فِي قَبَائِلِ قُضَاعَةَ

۱ مغازی الواقدی (۳/۱۱۲۵)، تاریخ دمشق لابن عساکر (۲/۶۰).

وَالْغَارَةَ عَلَى آبِلٍ. فَسَلِمَ وَعَنِمَ. وَكَانَ فَرَاغُهُ فِي أَرْبَعِينَ يَوْمًا سِوَى مُقَامِهِ وَمُنْقَلَبِهِ رَاجِعًا.^۱

«از هشام بن عروه از پدرش نقل است که گفت: ابوبکر به جرف رفت و از اسامه و لشکر او سان دید. او اجازه عمر را از اسامه خواست و اسامه هم به او اجازه داد. بعد از آن، ابوبکر به اسامه گفت: هر چه پیامبر خدا ﷺ به تو فرمان داده است، انجامش بده. اول از بلاد قضاعه شروع کن. بعد از آن به «آبل» برو و نسبت به چیزی از فرمانهای پیامبر خدا ﷺ کوتاهی نکن و نسبت به باقی مانده وظایفی که او بر عهده ات گذارده است، عجله نکن. اسامه با سرعت بر «ذی المروة» و بر «وادی» تاخت و کارش را با انجام اموری تمام کرد که پیامبر خدا ﷺ به او فرمان داده بود که اسبها را بر قبایل قضاعه بتازان و آبل را غارت کن. او سالم ماند و غنیمت گرفت و غیبتش چهل روز به طول انجامید، البته به جز ماندن و زمان بازگشت او.»

اسامه قرار بود به «مرزهای روم»، به «مؤته» یعنی به همان جایی برود که پدرش در آنجا کشته شده بود. او قرار بود به «ابنی» برود اما به جای «بلقاء» و «مرز روم» و «مؤته» و «ابنی»^۲، او بر اساس فرمان ابوبکر، باید ابتدا به «قبایل قضاعه» و بعد از آن، به «آبل» حمله می کرد!

عملکرد اسامه از فرمان ابوبکر - که به نام پیامبر خدا ﷺ ثبتش کرده اند - دردناکتر بود. او از «ذی المروة» شروع کرد، به «وادی» تاخت، و کارش را با حمله و اسب تاختن و قتل و غارت به دو منطقه ای خاتمه داد که ابوبکر به او فرمان داده بود از آن مناطق، حمله را شروع کند!

همان گونه که ملاحظه می شود، جای فرمان پیامبر خدا ﷺ در این حملات و این قتل و غارتها خالی است. با این اوصاف، آن فرمانهای ابوبکر و این عملکرد اسامه، بر اساس اظهار ابوبکر و نیز ثبت راویان، دقیقاً همان فرمانی بود که بنا به ادعای این جماعت، پیامبر خدا ﷺ آن را در خطاب به اسامه، صادر کرده بود!

قبل از این فرمان ابوبکر، فرمان پیامبر خدا ﷺ را به اسامه، چنین ثبت کرده اند:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، يَعْزِي لِأَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ حِينَ أَمَرَهُ بِالتَّسِيرِ إِلَى الشَّامِ: يَا أَسَامَةُ! شَنَّ الْغَارَةَ عَلَى أَهْلِ ابْنِي!»^۳

«وقتی رسول خدا ﷺ اسامه بن زید را به سمت شام فرستاد به او چنین فرمود: ای اسامه! «اهل ابنی» را غارت کن!»

۱ تاریخ الطبری = تاریخ الرسل والملوك، وصلة تاريخ الطبرى (۳ / ۲۲۷). هم چنین رجوع شود به: الانشراح ورفع الضيق فى سيرة أبى بكر الصديق (ص: ۱۸۱).

۲ این اسامی، همان نامهایی است که در روایات عامه به عنوان «مقصد لشکر اسامه»، معین شده است.

۳ تلخیص المتشابه فى الرسم (۲ / ۶۱۶).

در بعضی از نقلها، آدرس «ابنی» نیز درج شده است:

«جَهَّزَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَيْشَ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ إِلَى أَهْلِ أُبْنِي وَهِيَ أَرْضُ السَّرَاةِ نَاحِيَةَ الْبَلْقَانَ مِنْ أَرْضِ الشَّامِ»^۱.

«رسول خدا ﷺ لشکر اسامه را برای نبرد با «اهل ابنی» تجهیز کرد و «ابنی» سرزمین «سراة» در ناحیه «بلقان» از سرزمین «شام» است.»

نامهای دیگری نیز برای این منظور به اسم فرمان پیامبر خدا ﷺ ثبت شده است:

«بَعَثَ قَبْلَ مُؤْتَةَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ مَوْلَاهُ؛ لِيَعْرُزُوا تَحْتِ الشَّامِ»^۲.

«او (= پیامبر خدا ﷺ) غلامش، اسامه بن زید را به سمت «مؤته» فرستاد تا در «مرزهای شام» بجنگد.»

این در حالی است که در فرمان ابو بکر به اسامه - یعنی: «اصْنَعْ مَا أَمَرَكَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ، ابْدَأْ بِبِلَادِ قُضَاعَةَ ثُمَّ آيَةَ آبِلٍ» - سخن از مکانهای دیگری به میان آمده است که هیچ ارتباطی میان آن مناطق و میان «ابنی» وجود ندارد. بر اساس فرمان ابو بکر به اسامه، او باید حمله را از بلاد «قضاعه» شروع و به بلاد «آبل» ختم کند اما در تمام متونی که این جماعت نقل کرده اند، نمی توان اثری از فرمان پیامبر خدا ﷺ مبنی بر حمله به «قضاعه» پیدا کرد.

«قضاعه» از قبایلی است که با اظهار همین جماعت، مسلمان شده بودند و پیامبر خدا ﷺ برای آنان عاملانی را نیز معین کرده بود. بر این اساس، دلیلی بر حمله به آنان و آتش زدن و قتل و غارت وجود ندارد مگر آن که ادعا شود آنان «مرتد» شده اند!

ابن اثیر البته خبر «حمله اسامه به قضاعه» را در ضمن «اخبار اهل رده» و چنین ذکر کرده است:

«أَمَّا أَخْبَارُ الرِّدَّةِ: فَإِنَّهُ لَمَّا مَاتَ النَّبِيُّ ﷺ وَسَيَّرَ أَبُو بَكْرٍ جَيْشَ أُسَامَةَ، ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ وَتَصَرَّمَتِ الْأَرْضُ نَارًا. وَارْتَدَّتْ كُلُّ قَبِيلَةٍ، عَامَّةً أَوْ خَاصَّةً، إِلَّا قُرَيْشًا وَنَقِيْفًا. وَاسْتَعْلَظَ أَمْرُ مُسَيْلِمَةَ وَظَلِيحَةَ، وَاجْتَمَعَ عَلَى ظَلِيحَةَ عَوَامُ طَيْيِّ وَأَسَدٍ. وَارْتَدَّتْ عَطْفَانَ تَبَعًا لِعُيَيْنَةَ بْنِ حِصْنٍ... قَدِمَتْ كُتُبُ أَمْرَاءِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ بِانْتِفَاضِ الْعَرَبِ عَامَّةً أَوْ خَاصَّةً، وَسَلَّطَهُمْ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، فَحَارَبَهُمْ أَبُو بَكْرٍ مِمَّا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَارِبُهُمْ؛ بِالرُّسُلِ، فَرَدَّ

۱ الحواوی الكبير (۹۰/۱۴).

۲ البداية والنهاية ط هجر (۵۴۱/۹).

رُسِّلَهُمْ بِأَمْرِهِ، وَأَتَّبَعَ رُسُلَهُمْ رُسُلًا. وَأَنْتَظِرُ بِمُصَادَمَتِهِمْ قُدُومَ أَسَامَةَ. فَكَانَ عَمَّالَ رَسُولِ
 اللَّهِ ﷺ عَلَى قُضَاعَةَ وَكَلْبٍ: امْرُؤُ الْقَيْسِ بْنِ الْأَصْبَغِ الْكَلْبِيُّ، وَعَلَى الْقَيْنِ: عَمْرُو بْنُ الْحَكَمِ،
 وَعَلَى سَعْدِ هَذِيمٍ: مُعَاوِيَةَ الْوَالِيُّ. فَارْتَدَّ وَدِيعَةَ الْكَلْبِيِّ فِيمَنْ تَبِعَهُ، وَبَقِيَ امْرُؤُ الْقَيْسِ عَلَى
 دِينِهِ، وَارْتَدَّ زُمَيْلُ بْنُ قُظَبَةَ الْقَيْنِيُّ، وَبَقِيَ عَمْرُو، وَارْتَدَّ مُعَاوِيَةَ فِيمَنْ اتَّبَعَهُ مِنْ سَعْدِ هَذِيمٍ.
 فَكَتَبَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى امْرِئِ الْقَيْسِ - وَهُوَ جَدُّ سُكَيْنَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ - فَسَارَ لِدِيعَةَ وَإِلَى عَمْرُو
 فَأَقَامَ لِرُزْمَيْلٍ، وَإِلَى مُعَاوِيَةَ الْعُدْرِيِّ، وَتَوَسَّطَتْ حَيْلُ أَسَامَةَ بِيَلَادِ قُضَاعَةَ، فَشَنَّ الْعَارَةَ
 فِيهِمْ، فَغَنِمُوا وَعَادُوا سَالِمِينَ»^۱.

«اما اخبار مرتدان: وقتی رسول خدا ﷺ از دنیا رفت و ابوبکر جیش اسامه را راهی ساخت، عربها مرتد شدند و زمین از آتش پر شد و تمام قبایل به جز قریش و ثقیف، همگی یا بخش مهمی از آنان مرتد شدند و کار مسیلمه و طلیحه شدت یافت و مردم عامی دو قبیله طی و اسد، گرد طلیحه جمع شده و عطفان به تبع عیینة بن حصن مرتد شده بودند. ... نامه های فرمانروایان پیامبر خدا ﷺ از این جا و آن جا می آمد که عربها همگی یا بعضی از آنان، شورش کرده اند و بر مسلمانان مسلط شده اند. ابوبکر هم به همان صورت که رسول خدا ﷺ با آنان می جنگید، ابتدا با فرستادن رسولانی با آنان جنگید. او رسولانش را با فرمان خاصش راهی کرد و به دنبال آن رسولان، رسولان دیگری را فرستاد و به انتظار آن نشست که با آمدن اسامه با آنان برخورد و جنگ کند. عمال رسول خدا بر قضاعه و کلب، امرؤ القیس بن اصبغ کلبی بود و برقین، عمرو بن حکم و بر سعد هذیم، معاویه و البی بودند. ودیعه کلبی با افرادی که تحت فرمان او بودند، مرتد شدند و امرؤ القیس بر دین خودش باقی ماند و زمیل بن قطبه قینی مرتد شد و عمرو باقی ماند و معاویه با افرادی که از قبیله سعد هذیم، تابع او بودند، مرتد شدند. ابوبکر به امرؤ القیس - که جد سکینه دختر حسین بود - نامه نوشت و او به سمت «ودیعه» به راه افتاد، و به عمرو نامه نوشت و او در مقابل زمیل ایستادگی کرد و به معاویه عذری نیز نامه نوشت. لشکر اسامه در این میان به بلاد قضاعه حمله کرد، و آنان را مورد غارت قرار داد. لشکر از آنان غنیمت گرفت و سالم باز گشت».

براین اساسها، امرؤ القیس عامل پیامبر خدا بر «قضاعه» بود و باز هم بر همین اساسها، «امیر قضاعه» به منطق ابوبکر هم مرتد نبود و حتی ابوبکر هم از او علیه مرتدان استفاده می کرد!

بنا به تصویری که این جملات به دست می دهد، گروهی از مردمان این مناطق - به منطق ابوبکر - «مرتد» شده بودند و گروهی - باز هم به همین منطق - بر ایمان خودشان باقی مانده بودند. بنا به همین تصاویر، در حالی که ابوبکر از مؤمنان ابوبکری علیه مرتدان ابوبکری استفاده می کرد، اسامه به بلاد «قضاعه»

حمله کرد و آنان را مورد قتل و غارت قرار داد و از آنان غنیمت گرفت و البته سالم بازگشت: «وَتَوَسَّطَتْ حَيْلُ أُسَامَةَ بِيَلَادِ قُضَاعَةَ، فَشَنَّ الْعَارَةَ فِيهِمْ، فَعَنِمُوا وَعَادُوا سَالِمِينَ».

به هر حال آن چه از این متون دریافت می شود این است که قبیله قضاعه نه رومی بودند و نه در همسایگی آنان و نه از کافرانی به حساب می آمدند که پیامبر خدا ﷺ برای جنگیدن با آنان اسامه و لشکر اسامه را تجهیز کرده باشد.

همین عبارتها - که برای مشخص کردن وضعیت مسلمانان پس از شهادت خاتم پیامبران ﷺ کافی است - به خوبی نشان می دهد:

لشکری که با نام «لشکر اسامه» معرفی شده است، تنها وسیله مقابله ابو بکر با مخالفان بود. او بنا به همین عبارتها - و به ویژه عبارت «قَدِمَتْ كُتُبُ أَمْرَاءِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ بِاتِّفَاضِ الْعَرَبِ عَامَّةً أَوْ خَاصَّةً، وَتَسَلُّطِهِمْ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، فَحَارَبَهُمْ أَبُو بَكْرٍ مِمَّا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَارِبُهُمْ؛ بِالرُّسُلِ، فَرَدَّ رُسُلَهُمْ بِأَمْرِهِ، وَأَتْبَعَ رُسُلَهُمْ رُسُلًا. وَأَنْتَظَرَ بِمُصَادَمَتِهِمْ قُدُومَ أُسَامَةَ» - با این مخالفان، همان گونه برخورد می کرد که پیامبر خدا ﷺ با آنان برخورد می کرد! یعنی ابتدا رسولانی را می فرستاد و منتظر جواب می ماند، بعد از آن، باز هم رسولانی را می فرستاد و باز هم منتظر جواب می ماند و در نهایت و برای مقابله نهایی و کشتن و غارت و اسیر گرفتن و آتش زدن این مردم مؤمن مرتد خوانده شده، منتظر می ماند تا لشکر اسامه که نام دیگری از همان لشکر معروف ابو بکر است، از راه برسد. البته همه این اقدامها شاید در کمتر از یک روز اتفاق می افتاد!

این روش با عبارت «فَحَارَبَهُمْ أَبُو بَكْرٍ مِمَّا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَارِبُهُمْ؛ بِالرُّسُلِ، فَرَدَّ رُسُلَهُمْ بِأَمْرِهِ، وَأَتْبَعَ رُسُلَهُمْ رُسُلًا. وَأَنْتَظَرَ بِمُصَادَمَتِهِمْ قُدُومَ أُسَامَةَ»، همان روش رسول خدا ﷺ خوانده شده که صد البته معلوم نیست، این روش از کدام یک از پیامبران خدا ﷺ اتخاذ شده و این کدام پیامبر الهی بوده که با مسلمانان و با مؤمنان این گونه برخورد کرده است؟! کدام پیامبر الهی ابتدا برای مؤمنان به دینش، رسولانی را گسیل داشته، منتظر پاسخ رسولانش شده، رسولان دیگری را فرستاده، منتظر پاسخ رسولانش شده، و در نهایت و در همه موارد، برای کشتن و نابود ساختن و اسیر کردن زنان و غارت اموال و آتش زدن کشت و زرع و نخل آنان، از اسامه یا مانند اسامه ای استفاده کرده باشد؟!!